

بررسی استراتژی امنیتی روسیه و رژیم صهیونیستی در منطقه خاورمیانه

جهانبخش ایزدی^۱

محمد بوالحسنی^۲

چکیده

هدف از این تحقیق که به روش توصیفی تحلیلی گردآوری شده است، بررسی استراتژی امنیتی روسیه و رژیم صهیونیستی در منطقه خاورمیانه با استفاده از نظریات مکتب کپنهاگ می‌باشد. امروزه گسترش قدرت نرم‌افزارها و جهانی شدن اطلاعات به چندگانگی عوامل تهدید در جنبه‌های نظامی، اقتصادی، سیاسی، علوم و فنون، ثبات اجتماعی، محیط زیست، تروریسم و ... کمک کرده است. به علاوه ناآشکار بودن و بی‌مرز بودن انقلاب اطلاعاتی، فرهنگ بسیاری از کشورها را در معرض تهدید قرار داده است؛ ابزارهایی که برای دستیابی به این اهداف وجود دارند می‌توانند روش‌های اخلاقی، سیاسی، قدرت نظامی، نیروی اقتصادی، روابط ائتلافی، دیپلماسی عمومی، همیاری امنیتی، همیاری توسعه، همکاری علمی و تکنولوژیک، سازمان‌های بین‌المللی و نمایندگی‌های دیپلماتیک باشند که در این بین نظریات مکتب کپنهاگ می‌تواند تحلیل مناسبی از آن ارائه دهد. نتایج، حاکی از آن است که روسیه و رژیم صهیونیستی جدا از پیگیری منافع امنیتی در سطح منطقه خاورمیانه و وجود گسست استراتژیک در قبال مبارزه با تروریسم، بحران سوریه و جمهوری اسلامی ایران، در مسائل اقتصادی (سیاسی - اقتصادی) و دیگر مسائل امنیتی خاورمیانه همچون تعامل با جهان عرب دارای نقاط اشتراک هستند.

واژگان کلیدی: خاورمیانه، استراتژی امنیتی، منافع ملی، امنیت ملی

۱. استادیار روابط بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز (نویسنده مسئول) Jahanbakhsh.izadi@yahoo.com

۲. دانش آموخته کارشناسی ارشد مطالعات خاورمیانه و شمال آفریقا دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز blhs1983@gmail.com

مقدمه

می‌توان گفت استراتژی، هنر و علم استفاده و توسعه نیروهای سیاسی، اقتصادی، روانی و نظامی در هنگام جنگ و صلح است تا به منظور افزایش احتمال پیروزی و کاهش احتمال شکست، از سیاست‌های اتخاذ شده حداکثر حمایت صورت پذیرد. استراتژی، خواه «فن مدیریت و هدایت کلیه منابع جامعه در جهت تحقق و نیل به هدف مشخص» و خواه «برنامه‌ای که نظام با استفاده از همه امکانات خود می‌خواهد به اهداف حیاتی برسد» و یا هر تعریف دیگری داشته باشد، حاکی از برنامه و طرحی مشخص برای رسیدن به هدفی مشخص است. به عبارت دیگر استراتژی از سه عنصر اهداف، راه‌ها و ابزارها تشکیل می‌شود. اهمیت وجود استراتژی از این حقیقت ناشی می‌شود که ابزارهای مختلف سیاسی، اقتصادی و نظامی ملت با وجود کاربردهای مختلف باید به طور کلی در راستای یک هدف مشخص و مشترک سیاسی مورد استفاده قرار گیرند. وظیفه استراتژی، پیدا کردن بهترین راهی است که این همه را در یک نقطه به هم برساند. به طور طبیعی یک ملت، منابع خود را متناسب با استراتژی‌های چندگانه طراحی می‌کند. اما شاید اولین چالش بسیار بزرگ در مسیر تدوین استراتژی، موفقیت در چگونگی تعریف سطح استراتژی باشد. اگر تعریف ما در سطح بالایی تنظیم شود، منابع ما قادر به پاسخگویی نخواهند بود و اگر تعریف در سطح پایینی تنظیم شود، شهروندان ممکن است اعتماد خود را به توانایی حکومت در حمایت از ملت از دست دهند. لذا باید برآیندهای فوری را ارزیابی نمود. این مرحله مستلزم تعریف اولویت‌ها با توجه به تخصیص منابع و نیز تعریف مسوولیت‌ها با توجه به ارزیابی عملکردها است. استراتژی باید با برآیندهای قابل سنجش همراه باشد و یک برنامه بودجه‌ای جامع و منابعی دارای مسوولیت از آن حمایت نماید. این مراحل، پایه‌های یک استراتژی خوب هستند. در رأس همه استراتژی‌ها، استراتژی امنیت ملی قرار دارد. در تدوین استراتژی امنیت ملی، اهداف اصلی در تدوین استراتژی باید معرفی شوند و برای دستیابی به این اهداف باید اولویت‌ها و سیاست‌ها معین شوند. می‌توان گفت آینده‌های بسیاری وجود دارند؛ اما بسیاری از صاحب‌نظران در مطالعات آینده‌نگری بر این باورند که سیاست می‌تواند بر آینده تاثیر بگذارد. استدلال آن‌ها این است که فعال بودن یا بی‌عملی و سستی افراد بر تحولات آینده

تأثیر بسزایی می‌گذارد. از آن جایی که ما دارای حق انتخاب‌های گوناگون هستیم، آینده‌های محتمل بسیاری هم وجود دارند که وقوع آن‌ها بستگی به آنچه که دیگران انجام می‌دهند خواهد داشت. این نیز صحیح است که پیش‌بینی‌ها ناقص هستند؛ بسیار دشوار است که ما آنچه را که هنوز اتفاق نیفتاده را در پیش‌بینی برای آینده در نظر بگیریم. به دلیل مشکلات ناشی از نادرست بودن و ناقص بودن، تمام برنامه‌هایی که بر پایه پیش‌بینی استوارند در معرض خطر اشتباه بودن قرار دارند. آن دسته از پیش‌بینی‌ها و برآوردهای مربوط به آینده که صرفاً مبتنی بر روندهای امروزی هستند، ممکن است موجب گمراهی شوند. اما برنامه‌ریزی استراتژیک برای آینده چنانچه پویا باشد، با کسب اطلاعات جدید، در پیش‌بینی‌ها تجدیدنظر صورت می‌گیرد و برنامه‌هایی را که بر اساس آن پیش‌بینی‌ها تنظیم شده بود نیز مورد بازنگری قرار می‌گیرند و در نتیجه همواره آمادگی برای مقابله با مخاطرات آتی ایجاد می‌گردد. ما هیچگاه در یک جهان عاری از مخاطره نخواهیم زیست و یک استراتژی ملی جامع امنیتی نیز این جهان را تغییر نمی‌دهد. هدف ما آمادگی برای به شکست انجامیدن تهدیدات احتمالی است. طراحی یک استراتژی مشکل است و اجرای آن مشکل‌تر خواهد بود، اما به هر حال ما باید آن را انجام دهیم. آینده رویداد پذیر است. روند امور و اوضاع کشور، منطقه و جهان در سال‌های آتی را مجموعه‌ای از تصمیمات خرد و کلان تعیین می‌کند که بیشتر آن‌ها هنوز اتخاذ نشده‌اند. اما به هر حال، نگرستن به آینده، هر اندازه هم دشوار باشد، ضروری است، زیرا خطرات آنقدر زیادند که حتی تلاش و کوششی اندک (برای آینده‌نگری) بهتر از عدم تلاش و تکاپو است. در این شرایط به نظر می‌رسد که فعالیت موفق در چهار چوب امنیتی جدید مستلزم شناخت آشکار روابط تعارض‌آمیز و اثرات غیر قابل اجتناب انتخاب‌ها در این محیط پیچیده و سیال است. رهبران بایستی از تفکر ثابت، خطی و یک بعدی امنیتی با این تصور غلط که چنین رفتاری در سایر امور مرتبط با دفاع اثر مهمی ندارد، احتراز کنند و مردم در ارزیابی این سیاست‌ها بایستی تضاد در هدف‌ها و وسیله‌ها را بپذیرند و دنبال استراتژی‌های امنیتی سیاه و سفید و نتایج کاملاً آشکار نباشند. به علاوه ارزیابی دقیق تضادها و روابط تعارض‌آمیز برای توجه به تغییر در سیاست امنیت ملی مهم است. بدین منظور هر کشور در جهت آمادگی برای رفع مخاطرات باید با شناخت لایه‌های گوناگون امنیتی و استفاده از عوامل تعیین کننده استراتژی امنیت

ملی برای آینده خود برنامه‌ریزی نماید و در مرحله بعد از همه ظرفیت‌های خود برای بازنگری و اجرای موثر آن بهره‌گیرد. همان گونه که می‌دانیم در نظام بین‌الملل، کشورها از لحاظ امکانات و توانائی‌های مادی و معنوی در یک سطح قرار ندارند، منافع دولت‌ها گاهی با یکدیگر متفاوت است و این امر به بروز درگیری بین آن‌ها می‌انجامد. بر این اساس، برنامه‌ریزی و تلاش مستمر برای تأمین امنیت ملی و یا گسترش دامنه آن یکی از مهمترین اولویت‌های کشورها است. بدین خاطر است که اکثر کشورها به تدوین استراتژی امنیت ملی می‌پردازند. در این پژوهش ابتدا تلاش می‌شود در فصل اول به بیان کلیات تحقیق و در فصل دوم به نظریات، ملاحظات و ضرورت‌های تدوین استراتژی امنیت ملی، منطقه‌ای و بین‌الملل در قالب مکتب کپنهاگ بررسی شود؛ لذا مفهوم استراتژی و چگونگی کاربرد مفهوم امنیت ملی در تدوین استراتژی امنیت ملی و منطقه‌ای مورد کنکاش قرار می‌گیرد. سپس در بخش‌های سوم و چهارم به بررسی استراتژی امنیتی روسیه و رژیم صهیونیستی در منطقه خاورمیانه و نهایتاً در فصل پنجم به نتیجه‌گیری پرداخته می‌شود. روسیه به لحاظ دیپلماتیک می‌تواند به عنوان عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل متحد در خاورمیانه ایفای نقش نماید. این کشور هم می‌تواند مبتکر مذاکره بر سر برخی موضوعات باشد و هم آن را مسدود نماید و چالش‌های بحرانی منطقه را افزایش یا کاهش دهد. استراتژی امنیتی رژیم صهیونیستی تحت تأثیر منفی عامل جغرافیای سیاسی قرار گرفته است. فقدان عمق استراتژیک قابل قبول برای رژیم صهیونیستی به عنوان یک آسیب‌پذیری استراتژیک مطرح است. کوچکی رژیم صهیونیستی، انزوای جغرافیایی از دیگر مسائل ژئوپلیتیکی رژیم صهیونیستی است؛ در این راستا استراتژی‌های انتقال جنگ به خاک دشمن و رفتار هجومی رژیم صهیونیستی قابل ارزیابی است.

ادبیات تحقیق

مکتب کپنهاگ اصطلاحی است که بیل مک سوئینی بر آثار و دیدگاه‌های باری بوزان، الی ویور و دووید و دیگران به کار برده است. این مکتب با توجه به اینکه کاملاً بر مطالعات امنیتی استوار گشته، جزء اولین رهیافت‌هایی است که در راستای پایه‌گذاری جایگاهی مستقل برای مطالعات امنیتی می‌باشد. به عبارتی مکتب مذکور مطالعات امنیتی را که از

ویژگی دوران بعد از جنگ سرد می‌باشد از حوزه مطالعات راهبردی دوران جنگ سرد تفکیک کرده و آن را ذیل روابط بین‌الملل و مطالعات راهبردی را ذیل مطالعات امنیتی قرار داده است. این تلاش بوزان و همکارانش توجه آنان را به خارج نمودن مسائل امنیتی از دایره تنگ نظامی نشان می‌دهد. نظریه پردازان آن به ویژه باری بوزان در کتاب «مردم، دولت‌ها و هراس» که به عنوان جامع‌ترین تحلیل نظری در مورد مفهوم امنیت در روابط بین‌الملل شناخته می‌شود، به بررسی علمی موضوع امنیت توجه زیادی کرده‌اند.

توجه مکتب کپنهاگ به مطالعات امنیتی دوره پساجنگ سرد و تحولات گسترده‌ای که در حوزه امنیت رخ داده، می‌باشد. نظریه پردازان این مکتب افرادی همچون مک سوئینی، الی ویور و باری بوزان می‌باشند. البته باری بوزان از بنیانگذاران این مکتب خود را وابسته به مکتب انگلیسی روابط بین‌الملل می‌داند که بر جامعه بین‌الملل، جامعه جهانی، تکثرگرایی و اهمیت نهادها و کاربرد ایده‌ها در فهم سیستم بین‌المللی تأکید دارند. «بوزان معتقد است که مکتب کپنهاگ خود را برخوردار از روش‌های رئالیستی از فهم روابط بین‌الملل دانسته و پیرامون کاربرد تئوری چندبعدی و ایده جامعه بین‌المللی جهت فهم ساختار معاصر جامعه بین‌المللی و نقش قدرت‌های بزرگ کوشش می‌نماید. از جمله مفاهیم مهم این مکتب، امنیتی ساختن و امنیت منطقه‌ای است، که بوزان آن را مرکز ثقل علمی این مکتب می‌داند» (عسگری، ۱۳۸۲: ۵۷).

هرچند مبانی نظری مکتب کپنهاک بر اساس رئالیسم ساختارگرا و نورئالیسم بنیان نهاده شده، این مکتب در برخی موضوعات با مطالعات سنتی امنیت دارای مزربندهایی است که مهم‌ترین موارد آن به شرح زیر است:

الف- «دستور کار امنیتی مکتب کپنهاک بر اساس امنیت موسع و چندبعدی است، اما دستور کار امنیتی مطالعات سنتی امنیت، تک‌بعدی و صرفاً نظامی است و یا در اشکال جدیدتر آن، هر موضوع و پدیده‌ای که ویژگی زور و جنگ وجه غالب آن باشد، در این دستور کار قرار می‌گیرد.

ب- دو راهکار از لحاظ روش‌شناسی با هم تفاوت دارند. تعریف مکتب کپنهاک از تهدید،

بر اساس ساختار اجتماعی تهدید و اهداف مرجع است، در حالی که سنت‌گرایان درباره این عوامل دیدگاهی عینی‌گرایانه دارند. این اختلاف روش، درک متفاوتی از امنیت را حتی در بخش نظامی و بازیگری دولت نیز ایجاد می‌کند. مکتب کپنهاک می‌گوید سنت‌گرایان نمی‌توانند بدون خطر به حاشیه راندن از عهده خروج از تهدیداتی که بنیان‌های اجتماعی دارند برآیند.

پ- بوزان و همکارانش بر این نظرند که موضوع کلی مطالعات امنیتی سنتی می‌تواند زیر مجموعه‌ای از مکتب کپنهاک باشد؛ زیرا هر دوی آنها در جمع آوری روش‌شناسانه‌ای شرکت دارند و این راهکار مشترک آنها را به این سو رهنمون می‌سازد که میان امنیت بین‌الملل و یک نظریه سیاسی عمیق‌تر برای امنیت، مرزی قائل شوند. از سوی دیگر، مکتب کپنهاک و مطالعات سنتی امنیت برخلاف مطالعات صلح و شاخه‌های فرعی آن، تقلیل‌گرایی در سطح امنیت تا سطح امنیت فردی را موضوعی نامعقول و نامربوط به امنیت بین‌الملل می‌دانند. البته آنان تأکید دارند که این به آن معنا نیست که امنیت در سطح فردی را نفی می‌کنند، بلکه منظور آن است که این سطح برای درک امنیت بین‌الملل، امری حاشیه‌ای است» (عبدا.. خانی، ۱۳۸۹: ۱۳۷-۱۳۸).

برخلاف تعبیر اثبات‌گرایی رئالیستی، این مکتب تعامل انسان‌ها و واحدهای سیاسی را صرفاً مادی نمی‌داند و معتقد است که تجربه و مشاهده، روش مناسب و درستی برای تحلیل رفتار انسان‌ها نیست، زیرا اراده‌مند بودن انسان‌ها، تغییر موقعیت آزمایش، پیش‌فرض‌های آزمایش‌گر و حتی محدودیت ابزارهای آزمایش، مانع از اعتماد به دستاوردهای تحلیل عینی و مادی است. تجویز این نظریه، پناه آوردن به تحلیل‌های انتزاعی و ذهنی نیست، چون ادراک آن‌ها نیز قابل درک، تعمیم و تطبیق با واقعیات نیست. گذر از محاسبات و مشاهدات مادی و سپس تحلیل ذهنی گزاره‌های تاریخی، جغرافیایی و اجتماعی روش مقبول نظریه بوزان و همکارش ویور است. از دیگر مباحث شناخت‌شناسی مکتب کپنهاک در تحلیل امنیت بین‌المللی نگاه تفسیری و تاریخی آن می‌باشد. به عبارتی نقش باورهای تاریخی ایرانیان، عرب‌ها، ترک‌ها و یونانی‌ها از منظر بوزان خود یکی از مهم‌ترین بخش‌های خصومت و دشواری فعلی را معلول گذشته می‌کند (عبدا.. خانی، ۱۳۸۹: ۲۶).

به طور کلی در بحث روش‌شناسی مکتب کپنهاگ بایستی گفت که این مکتب ضمن رد مفروضات اثبات‌گرایان بر موقعیت‌مندی آگاهی و شناخت تأکید می‌ورزند و بر آن است که اولاً واقعیت یا حقیقت عینی مورد ادعای اثبات‌گرایان اصلاً وجود ندارد بلکه اینها را بر اساس استعداد، حافظه و اقتضای محیط خود با واقعیات، تعبیر و تفسیر می‌کنند. پس سخن گفتن از وجود واقعیت پنهان و قابل کشف باطل است. ثانیاً بین مشاهده‌گر و موضوع مورد مشاهده می‌توان تفکیکی قائل شد. علاوه بر این، واقعیات را نمی‌توان به شکل ثابت فرض کرد بلکه این واقعیات می‌توانند حقیقی یا تصویری باشند. سرانجام آنکه تجربه‌گرایی آن هم از نوع مشاهداتی، تنها روش شناخت نیست، بلکه بسیاری از امور که اساساً مشاهده‌پذیر نیستند یا فقط بخشی از آن‌ها قابل مشاهده و کمیت‌پذیر می‌باشد و این ادعا که می‌توان حقیقت مجهول را با زبان عینی و کمی مطالعه بیان کرد، درست نیست. پس نگاه مکتب کپنهاگ بیشتر نگاهی تاریخی و تفسیری است که همراه با تأکیدی که بر ابعاد فرهنگی، هویتی و اجتماعی مطالعات امنیتی دارد، با هستی‌شناسی آنها سازگاری دارد.

مکتب کپنهاگ تلاش کرده است به گسترش و تعمیق تعریف امنیت از طریق بیان این موضوع بپردازد که تهدیدات غیرنظامی می‌توانند امنیت، ثبات و بقای کشورها و همچنین زندگی افراد را تضعیف کنند. هرچند برخی دانشمندان به اصطلاح سنتی به مخالفت با دیدگاه غیرسنتی‌ها برخاسته‌اند. سنت‌گرایان طرفدار حفظ مفهوم جنگ سرد از امنیت، تعریفی نظامی و دولت‌محور از تهدید امنیتی ارائه می‌کند. استفان والت برای مثال، دیدگاه سنتی را تشریح می‌کند که کاربرد امنیت را محدود به تهدیدات در حوزه نظامی می‌داند؛ بنابراین، او امنیت را معادل با صلح در نظر می‌گیرد و یا به تعبیری بهتر موقعیتی بدون هیچ درگیری نظامی (نصری، ۱۳۸۲: ۴۳).

بر اساس پیشرفت‌های انجام شده در محیط پساجنگ سرد، دیدگاه سنتی امنیت، مورد انتقاد بسیاری از دانشمندان قرار گرفت. انتقاد اصلی بر تعریف سنتی از یک تهدید امنیتی است که طی آن درگیری بین دولتی، به‌عنوان منبعی از ناامنی تلقی نمی‌شود. طبق نظریات بوزان و هانسن، در بیشتر مدت جنگ سرد، مطالعات امنیتی بین‌المللی بواسطه یک برنامه عمدتاً نظامی تعریف می‌شد؛ اما از دهه ۱۹۷۰ به بعد، همزمان با پیشرفت رقابت تسلیحاتی

هسته‌ای، این واژه بواسطه استقرار امنیت اقتصادی، زیست‌محیطی، اجتماعی و انسانی توسعه یافت و نه یک برنامه نظامی - سیاسی صرف.

برخی دانشمندان نظیر ویور، محمد ایوب، مایکل کلر و دانیل توماس با گسترش‌دهندگان تعریف امنیت موافقت و برخی دیگر نظیر کن بوث و اسپایک پیترسون همسو با تعمیق‌کنندگان تعریف امنیت هستند. برخلاف والت، ایوب پیش‌بینی کرده است که شمار وسیعی از بحران‌های خارجی و داخلی به منظور تهدید کشور ایجاد می‌شوند. طبق نظریات وی، امنیت یا عدم امنیت در ارتباط با آسیب‌پذیری‌های داخلی و خارجی که ساختارهای کشور را تهدید می‌کنند، یا پتانسیل براندازی یا تضعیف چشمگیر ساختارهای حکومت را دارند، تعریف می‌شوند. از سوی دیگر، کلر و توماس مفهوم امنیت را به واسطه درک و دریافت بازیگران دولتی که در مقابل مسائل جهانی کمتر قادر به انجام واکنش هستند، گسترش دادند و اینکه به جای بقای حکومت، امنیت جهانی باید مورد توجه قرار گیرد. بنابر اظهارات آن‌ها، امنیت جهان شامل امنیت اکولوژیک، محیطی و اقتصادی است و نه صرفاً امنیت نظامی؛ بنابراین آن‌ها فرض را بر این گذاشتند که تمام بازیگران به طور مساوی تحت تأثیر تهدیدات جهانی هستند و اینکه برای همکاری و واکنش به این تهدیدات انگیزه دارند؛ امنیت تبدیل به همه‌چیز مردم می‌شود و نمی‌توان آن را به عنوان یک ارزش تحلیلی مستثنی کرد. بنابر نقل قول مشهور رابرت آرت در خصوص امنیت به عنوان یک مفهوم علوم اجتماعی، امنیت به لحاظ معنا مبهم است و بسیار منعطف (طباطبائی، ۱۳۹۳: ۲۱-۲۲).

اندیشه اصلی اندیشمندان مکتب کپنهاگ، نظریه امنیت منطقه‌ای است و بر این فرض استوار است که پایان جنگ سرد آغاز ناامنی‌های بسیار گسترده‌ای شده که ریشه در محدودیت‌های مکاتب رئالیستی و ابعاد امنیت دارد؛ بدین ترتیب که مکتب واقع‌گرا با تلقی دولت به عنوان یگانه موضوع امنیت و نیز مکتب جهان‌گرا با تلقی نظام بین‌المللی به عنوان یگانه عامل امنیت، از کانون تکوین حرکت‌های اصلی منطقه غفلت کرده‌اند. بنابراین لازم است برای ارائه فهم مناسب از سرشت و سرنوشت امنیت به ساختار منطقه و ویژگی‌های کشورهای که در منطقه‌ای خاص قرار دارند و از معضلات امنیتی مشابهی برخوردارند، توجه کرد. این رویکرد بوزان نوعی انتقاد به اثبات‌گرایانی مانند مورگنتا و پسا اثبات‌گرایان (فمینیست‌ها،

پست مدرن‌ها و انتقادی‌ها) که صرفاً یا بر عناصر مادی امنیت تأکید کرده‌اند و یا در مباحث انتزاعی غیرقابل فهم غوطه‌ور شده‌اند، می‌باشد (نصری، ۱۳۸۲: ۵۵).

از دیدگاه هواداران کپنهاگ، آینده سیستم بین‌المللی تابعی از شیوه قدرت در سطوح منطقه‌ای است؛ بنابراین این مناطق هستند که منظومه قدرت را تشکیل می‌دهند. برداشت آنها از منظومه قدرت، نوعی توجه محوری به نقش مناطق و اهمیت ژئوپلیتیک آنها در منظومه قدرت جهانی است. در واقع پس از فروپاشی نظام دو قطبی؛ این، مکتب کپنهاگ بود که «تحلیل منطقه‌ای امنیت» را به عنوان روشی مناسب و بین تحلیل ملی‌گرایانه و تحلیل بین‌الملل‌گرایانه به شمار آورد. از نظر این مکتب، امنیت منطقه‌ای یک نظام امنیتی است که کشورهای واقع در آن اولاً دغدغه امنیتی مشابهی دارند. ثانیاً از نظر تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی دارای خاطرات یا سرنوشت نسبتاً مشترکی می‌باشند و واحدهای تشکیل دهنده آن بر حسب نگرانی‌ها و درک و برداشت یکسان از تهدیدات، به منظور ایجاد و حفظ خود، تن به قواعد و سازوکارهای مشخص می‌دهند. البته امنیت کپنهاگ با شباهتی کم و بیش یکسان به سازه‌انگاران معتقدند که بایستی منطقه را اینگونه تعریف کرد: «صرف وجود اندرکنش برای ایجاد یک سیستم منطقه‌ای کفایت نمی‌کند و عامل ذهنی یعنی تصور بازیگران منطقه از اینکه در یک سیستم منطقه‌ای قرار گرفته‌اند حائز اهمیت است» (فاست، ۱۳۸۷: ۳۲۶).

به نظر می‌رسد با توجه به خصوصیات مکتب کپنهاگ که آن را به راه میانه در مطالعات امنیتی بدل می‌سازد و همچنین زمینه‌ها و قابلیت‌هایی که برای جذب تحولات در مطالعات امنیتی در درون چارچوب نظری خود دارد، می‌تواند به شکلی پویا و با جذب عناصری از سایر نظریه‌ها خصوصاً در مبانی هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی و رهیافت روابط بین‌المللی، چارچوب تحلیلی مناسبی در اختیار دانش‌پژوهان حوزه امنیت قرار دهد. این مکتب که صرفاً بر مطالعات امنیتی دوران پس از جنگ سرد تأکید دارد به نظر می‌رسد که می‌تواند به عنوان یک الگوی مناسب و مفید برای درک هر چه بیشتر مسائل امنیتی در سه سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی مورد استفاده قرار گیرد و این دلیل که به عنوان راهی میانه در نظرات امنیتی بین اثبات‌گرایی و پسا اثبات‌گرایی مطرح است و بر مسائلی چون، هویت، تاریخ، فرهنگ و هنجارها توجه دارد، می‌تواند در بسیاری از زمینه‌های مطالعات امنیتی راهگشا

تلقی شود. همچنین توجه کافی به مطالعات امنیتی منطقه‌ای از یک طرف و رویکرد موسع از امنیت از طرف دیگر مکتب کپنهاگ را به عنوان یک مکتب مهم امنیتی تبدیل ساخته است. به عبارت دیگر این مکتب چون هم بر مطالعات امنیتی پس از جنگ سرد می‌پردازد و هم بر مطالعات پیرامون مسائلی همچون مهاجرت، هویت و امنیت منطقه‌ای پس از یازدهم سپتامبر اهتمام داشته، می‌تواند به عنوان یک الگوی مطالعاتی در زمینه امنیت مورد توجه قرار گیرد. البته لازمه این پویایی، گفتگوی مستمر آن با سایر جریان‌های فکری در نظریاتی امنیتی روابط بین‌الملل است.

استراتژی امنیتی روسیه در منطقه خاورمیانه

سرآغاز دوره احیای نفوذ روسیه در خاورمیانه را باید از یک سو، در به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین در سال ۲۰۰۰ جستجو کرد و از سوی دیگر، به رخداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نسبت داد. این دو رویداد موجب شد که روسیه به شیوه‌های مختلف به ایفای نقش فعال در امور گوناگون خاورمیانه بپردازد. در این دوره، روسیه برخلاف اتحاد جماهیر شوروی که رقابتی دائم با آمریکا برای تسلط بر خاورمیانه داشت، سیاست نسبتاً منعطف‌تری پیش گرفت. پس از رخداد ۱۱ سپتامبر، مسکو به واشنگتن کمک‌های زیادی در راستای مبارزه با تروریسم و سرنگونی حکومت طالبان در افغانستان کرد. با این حال، پس از آنکه ایالات متحده در سال ۲۰۰۳ به عراق حمله کرد، روسیه به شدت به مخالفت پرداخت و از اشتباه نابخشودنی واشنگتن سخن به میان آورد. در این بین، روندی که با طرح «خاورمیانه بزرگ» آغاز شد، مسیر کاملاً متفاوتی با منافع و اهداف مسکو داشت، زیرا تمام کشورهای آن طیف سال‌های پس از جنگ سرد با عناوینی چون نظام‌های سرکش و محور شرارت آماج فشارها، تحریم‌ها و اقدامات نظامی آمریکا قرار گرفته بودند، از متحدان روسیه محسوب می‌شدند.

خاورمیانه به چند دلیل برای روس‌ها اهمیت دارد

الف- مجاورت فیزیکی: روسیه از طریق ایران و ترکیه عملاً با خاورمیانه همسایه است. مسافت میان گروزنی، پایتخت چچن و موصل عراق حدود ۶۰۰ مایل است. بنابراین مجاورت فیزیکی و همسایگی، یکی از مهم‌ترین دلایلی است که خاورمیانه را برای روس‌ها با اهمیت می‌کند.

ب- عامل مشترک مسلمانان: با فروپاشی شوروی، عملاً دیواری که میان مسلمانان روسیه و سایر مسلمانان کشیده شده بود فرو ریخت. در حال حاضر، حدود یک هفتم جمعیت روسیه را مسلمانان تشکیل می‌دهند که رو به رشد هستند.

پ- یهودیان روس تبار: حدود ۲۰ درصد از جمعیت رژیم صهیونیستی را یهودیانی تشکیل می‌دهند که قبلاً در اتحاد جماهیر شوروی زندگی می‌کردند. تقریباً اکثر این عده در حال حاضر می‌توانند به زبان روسی صحبت کنند.

ت- ناآرامی‌های مذهبی و سیاسی مداوم در جهان اسلام: ورود اندیشه‌های رادیکال و جنگ‌طلب از خاورمیانه به قفقاز شمالی و به خصوص جمهوری‌های تاتاریستان و باشقیرستان، همواره نگرانی روس‌ها را برانگیخته است.

ث- منابع غنی انرژی: روسیه خود را یک قدرت در حوزه انرژی به حساب می‌آورد و به دنبال فرصتی در مرزهای جنوبی خود می‌گردد.

ج- حضور نظامی آمریکا: روس‌ها همواره با دقت، تحرکات و سیاست‌های نظامی آمریکا را در منطقه دنبال کرده‌اند. در این بین، بویژه لشکرکشی آمریکا به عراق و افغانستان موجب توجه بیشتر روسیه به حضور نظامی آمریکا در خاورمیانه شده است.

روسیه منافع متعددی را در خاورمیانه پیگیری می‌کند، از جمله این منافع، منافع اقتصادی است. پوتین با آگاهی از ضعف اقتصادی روسیه، تلاش کرد که به اقتصادی کردن سیاست خارجی روسیه بپردازد و دیپلماسی اقتصادی را به طور جدی دنبال کند (کولایی و نوری، ۱۳۹۴: ۲۲۲). این موضوع به خوبی در سفر اول و دوم پوتین به خاورمیانه در سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۷ قابل مشاهده است. همراهی مدیران دو شرکت تسلیحاتی ام‌آی‌جی و روسوبر ناسپورت با پوتین در جریان دیدارهای وی از کشورهای عربستان، مصر، قطر و اردن، نشان از آن دارد که روسیه توجه ویژه‌ای به گسترش روابط اقتصادی با دول خاورمیانه‌ای برای کسب درآمدهای خارجی بیشتری دارد. در حقیقت روسیه نه تنها مایل به توسعه بازار فروش تسلیحات در خاورمیانه می‌باشد بلکه می‌کوشد در بخش انرژی این کشورها نیز نقش داشته باشد؛ با توجه به آمار ارائه شده خاورمیانه تا سال ۲۰۰۳ سومین بازار بزرگ روسیه در فروش تسلیحات می‌باشد (کیانی، ۱۳۹۲: ۵۰).

از نظر امنیتی نیز منطقه خاورمیانه دارای اهمیت ویژه‌ای در سیاست خارجی روسیه است. پس از فروپاشی شوروی شاهد شکل‌گیری کشورهای جدید در مرزهای جنوبی روسیه هستیم که قریب به بیست میلیون نفر از این جمعیت مسلمان هستند. با اتفاقاتی که پس از فروپاشی شوروی در برخی

از قسمت‌های مسلمان‌نشین روسیه رخ داد، از جمله جنگ‌های روسیه با چین، باعث گسترش بدبینی در بین مسلمانان شد و روسیه به عنوان دشمن اسلام معرفی شد. وجود این بحران‌ها و حوادث، باعث نگرانی این کشور شد و کوشید تا از رهگذر نزدیکی با کشورهای مسلمان و عربی در منطقه خاورمیانه به نوعی جلوی گسترش تفکر بنیادگرایی مذهبی از این منطقه به سرزمین خود شود. در واقع روسیه از گسترش افراط‌گرایی مذهبی به مناطق تحت نفوذ خود بیم دارد، به همین دلیل در پی ایجاد ثبات در این منطقه می‌کوشد که روابط متوازی را با کشورهای منطقه داشته باشد. روسیه خواهان آرامش و صلح در منطقه خاورمیانه است و به این علت از طرح نقشه راه در خاورمیانه حمایت می‌کند، زیرا از این طریق می‌تواند جایگاه خود را در منطقه تقویت کند؛ در واقع روسیه مخالف سیاست‌های مداخله‌جویانه آمریکا در این منطقه است زیرا باعث گسترش بی‌ثباتی در این منطقه می‌شود (موسوی، ۱۳۹۳: ۱۶-۱۷).

از نظر سیاسی نیز منطقه خاورمیانه برای روسیه دارای اهمیت است. از این جنبه باید به روابط روسیه با آمریکا توجه شود. در حقیقت حضور روسیه در خاورمیانه به میزان حضور آمریکا در منطقه پیرامونی و حیات خلوت روسیه بستگی دارد. در واقع نزدیکی آمریکا با برخی کشورهای جنوبی روسیه از جمله گرجستان باعث تحکیم روابط روسیه با برخی از کشورها در منطقه خاورمیانه از جمله سوریه و ایران و حتی دولت جدید فلسطینی به رهبری حماس می‌شود تا از این طریق بتواند آمریکا را در وضعیت مذاکره‌پذیری قرار داده و نفوذ آن کشور را در مناطق آسیای مرکزی، قفقاز و خاورمیانه با محدودیت مواجه سازد (کیانی، ۱۳۹۲: ۵۱)؛ با توجه به مطالب ارائه شده، می‌توان دریافت که روسیه دارای منافع متعددی در منطقه خاورمیانه است، به خصوص پس از روی کار آمدن پوتین و بهبود وضعیت اقتصادی، پیگیری این منافع بیشتر مورد توجه روسیه قرار گرفته است.

استراتژی امنیتی رژیم صهیونیستی در خاورمیانه

بنیان فکری و سیاسی صهیونیسم از ابتدای تولد همواره مورد حمایت و همراهی دولتهای غربی به ویژه انگلستان و بعد هم ایالات متحده آمریکا بوده است. تشکیل و استمرار حیات رژیم صهیونیستی طی دهه‌های گذشته بدون حمایت گسترده جهان غرب میسر نبود، ضمن اینکه آنان نیز در این پشتیبانی منافع خود را پیگیری نموده و به دنبال استفاده از فرصت پیش آمده برای نیل به اهداف خود بودند. اشغال سرزمین فلسطین که به لحاظ تاریخی،

انسانی، هویتی و از منظر حقوق بین‌الملل مردود بود، با مسامحه و همراهی قدرت‌های آن زمان صورت گرفت و این امر آوارگی ساکنان سرزمین تاریخی فلسطین را در پی داشت. پس از گذشت شش دهه از موجودیت رژیم صهیونیستی همچنان مناقشه فلسطینی‌ها و رژیم صهیونیستی به عنوان اساسی‌ترین مناقشه بین‌المللی، محور و کانون مناقشه جهان غرب و جهان اسلام می‌باشد و پس از دهه‌ها نقض مکرر حقوق فلسطینی‌ها، نظریه پردازان و هیات حاکمه رژیم صهیونیستی و حامیان آنان دریافته‌اند که سیاست سرکوب و حفظ سرزمین اشغال شده، نمی‌تواند متضمن امنیت رژیم صهیونیستی باشد، این در حالی است که فضای امنیتی و روانی منطقه خاورمیانه پس از شش دهه از موجودیت رژیم صهیونیستی همچنان متأثر از تشکیل این رژیم است (کیانی، ۱۳۹۲: ۵۸).

سلسله‌ای از تغییرات فکری، اجتماعی و جمعیتی در درون جامعه چندپاره رژیم صهیونیستی در طی دهه اخیر مشهود بوده و بازتاب این تحولات در عرصه سیاسی نمودار شده است. در فضای نوین، ایده‌های تجدیدنظرطلبانه و منتقد به عملکرد صهیونیسم نیز رو به تزاید بوده و اعتراض به عملکرد دولت و ارتش علیه فلسطینی‌ها، رو به افزایش گذاشته است. تشکیل کشور فلسطین، دیگر نه به عنوان تهدید بلکه به عنوان نیازی امنیتی از سوی غالب افکار عمومی و سیاستمداران رژیم صهیونیستی نگریسته می‌شود. راه‌حل تشکیل دو دولت از سوی برخی از افراتیون راستگرا در رژیم صهیونیستی و جنبش شهرکنشینان غیرقابل پذیرش است و آنها همچنان اتوپیای صهیونیسم را در تداوم تسلط رژیم صهیونیستی بر سرزمینهای اشغالی جستجو می‌کنند.

به طور کلی دو دیدگاه در خصوص وضعیت آتی رژیم صهیونیستی در منطقه خاورمیانه وجود دارد: اول، تفوق نظامی خود را به هژمونی سیاسی و اقتصادی تبدیل کند. بر طبق این سناریو، رژیم صهیونیستی که تاکنون از تفوق نظامی برخوردار بوده (از نظر سلاح‌های هسته‌ای و متعارف) سعی می‌کند تا برای اعمال قدرت مؤثر در خاورمیانه جهت تأمین سیطره منطقه‌ای سود جوید؛ دوم، رژیم صهیونیستی ممکن است به عنوان دولت برتر در منطقه عمل کند که بر طبق این سناریو، به عنوان یک محور در سیستمی از شبکه‌های اقتصادی، دفاعی و ارتباطاتی بین خاورمیانه و غرب عمل می‌نماید. در هر دو صورت، ادغام

رژیم صهیونیستی در درون سیستم خاورمیانه موجب تغییرات اساسی در موقعیت منطقه‌ای و نقش سنتی این رژیم در سیستم می‌شود. نکته اساسی اینکه مشارکت اقتصادی، سیاسی و استراتژیک رژیم صهیونیستی با منطقه الزاماً به معنای همگرایی فرهنگی آن نیست. هم شهروندان و هم همسایگان رژیم صهیونیستی به این رژیم همچنان به عنوان بخشی از تمدن غربی نگاه می‌کنند. بنابراین تمامی تلاش‌های منطقه‌ای قطعاً هماهنگ با منافع اقتصادی و سیاسی است تا تشابه‌های فرهنگی و ایدئولوژیکی (قاسمی، ۱۳۹۰: ۷۸).

اندیشه خاورمیانه جدید در مفهوم امروزی آن برای نخستین بار از سوی برنارد لوئیس در پاییز سال ۱۹۹۲ در مقاله‌ای با عنوان "اندیشه دوباره خاورمیانه" در مجله امور خارجی مطرح شد. نویسنده در این مقاله عنوان کرد که در دهه ۹۰ و پس از خاتمه جنگ خلیج فارس، فروپاشی اتحاد شوروی سابق، خاتمه جنگ سرد و تشکیل کشورهای تازه استقلال یافته، دگرگونی‌های اساسی در مفهوم خاورمیانه ایجاد شده است. پس از وی، شیمون پرز در سال ۱۹۹۳ کتاب خاورمیانه جدید را منتشر ساخت که در آن، دیدگاه جامعی از آرمان‌ها و اهداف رژیم صهیونیستی را برای آینده منطقه خاورمیانه مطرح نمود که به تفصیل عبارتند از:

از اهداف مهم اندیشه خاورمیانه جدید، دستیابی رژیم صهیونیستی به همزیستی مسالمت‌آمیز با همسایگان عرب است. رژیم صهیونیستی بر این باور است که در مقطع کنونی، چنانچه بخواهد امنیت خود را تضمین نماید، باید در پی ایجاد همزیستی مسالمت‌آمیز با کشورهای عرب و سایر کشورهای جهان باشد. از طرف دیگر در تفکر خاورمیانه جدید، این کشور باید به روابط اقتصادی بیش از توسعه مناسبات سیاسی اهمیت دهد. این بدان معناست که رژیم صهیونیستی به عنوان هم‌پیمان استراتژیک آمریکا در شرایط نوینی که در جهان پس از فروپاشی کمونیسم پیش آمده، باید بکوشد تا در بازارهای اقتصادی کشورهای خاورمیانه به گونه‌ای مشارکت نماید، البته هدف رژیم صهیونیستی تنها همکاری اقتصادی با کشورهای عرب خاورمیانه نیست بلکه خواهان همکاری و ممزوج شدن در اقتصاد منطقه بزرگ خاورمیانه است و تاکنون نیز ترتیبات و نفوذ اقتصادی رژیم صهیونیستی در منطقه خاورمیانه به گونه‌ای بوده که بسیاری از کشورها خواسته یا ناخواسته به این سلطه تن در داده‌اند (کریمی، ۱۳۸۶: ۴۹-۵۰).

شیمون پرز در کتاب خود امضای توافقات صلح با اعراب، صلح میان اردن و رژیم صهیونیستی، مذاکرات صلح اسلو و گفتگوهای وادی عرب (که نهایتاً به توافق میان رژیم صهیونیستی با اردن و فلسطینی‌ها منجر شد) موافقتنامه‌های اقتصادی دوجانبه و تصمیمات سران کشورهای عرب و رژیم صهیونیستی در کنفرانس‌های اقتصادی خاورمیانه را همگی گام‌هایی برای پیروزی در اندیشه ایجاد خاورمیانه جدید بر می‌شمارد. پرز معتقد است که برای سامان دادن به چنین اندیشه‌ای باید تمامی آرمان‌ها و باورهای مذهبی را به کناری نهاد و با ایجاد مؤسسات جدید و اجرای طرح‌های دوجانبه یا چندجانبه، اتحادیه منطقه‌ای جدیدی را برای خاورمیانه ترسیم کرد و در این رابطه ایالات متحده در اجرای دکترین نظم بین‌المللی جایگاه ویژه‌ای را برای رژیم صهیونیستی در نظر گرفته که آن عبور از گذرگاه رژیم صهیونیستی به سوی آمریکاست (کرمی، ۱۳۸۹: ۵۲).

رژیم صهیونیستی با برخورداری از ساختار و زیربنای اقتصادی پیشرفته و برتری نسبت به کشورهای عرب و غیرعرب در زمینه‌های صنعت و کشاورزی و ارتباط با اقتصاد جهانی به ویژه با آمریکا و سرمایه‌داران یهودی، سازمان‌های بازرگانی و وسایل تبلیغاتی، دست برتر را در تعاملات اقتصادی منطقه در بستر خاورمیانه جدید داراست. در واقع از اهداف رژیم صهیونیستی در نظام خاورمیانه جدید، گسترش و توسعه داد و ستدهای تجاری و بازرگانی با کشورهای منطقه با هدف سلطه اقتصادی است تا از نظر اقتصادی مفهوم رژیم صهیونیستی بزرگ و اندیشه نیل تا فرات تحقق یابد. به نظر می‌رسد در خاورمیانه جدید، رژیم صهیونیستی در پی آن است تا شریان‌های حیات اقتصادی اعراب، آب، نفت، فرهنگ و جهانگردی را به اقتصاد خود پیوند زند و در این راستا با توجه به ظرفیت‌های منطقه خاورمیانه، این رژیم در محورهای جهانگردی، منابع آب منطقه و هژمونی فرهنگی، اهداف و نیات خاصی را دنبال می‌کند.

رژیم صهیونیستی یک نظام سیاسی محسوب می‌شود که فرایند «امنیتی کردن» جامعه، دولت، منطقه و سیاست بین‌الملل را ادامه می‌دهد. این امر بخشی از ذات ادراکی، ساختاری و کارکردی نظام سیاسی رژیم صهیونیستی است. هرگاه موضوع و فرایند امنیتی شدن جامعه و حکومت در دستور کار قرار گیرد، دلالت بر این دارد که چه بسا ما از هر تهدید ساده‌ای،

یک تحلیل امنیتی بیرون آورده است. بدین ترتیب، تهدیدات را - ولو ساده و پیش پا افتاده - تا سطح ملی تهدید امنیتی بالا می‌بریم. چنین رویکردی به منزله آن است که رژیم صهیونیستی همواره تلاش دارد تا فضای محیط منطقه‌ای را بر اساس شاخص‌های تهدید، مورد ارزیابی قرار دهد. تبیین تهدیدات بی‌پایان، زیرساخت هستی‌شناسانه اندیشه سیاسی و امنیتی رژیم صهیونیستی در برخورد با موضوعات و مفاهیم پیرامونی محسوب می‌شود (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۶۵).

تحلیلگران موضوعات راهبردی و امنیتی رژیم صهیونیستی در مطالعات خود به این جمع‌بندی رسیدند که هرگونه تغییر دیدگاه‌های امنیتی رژیم صهیونیستی، تابعی از شرایط محیطی بوده و در عوامل هستی‌شناسانه امنیت در رژیم صهیونیستی تغییری ایجاد نمی‌شود. نشانه‌های کنش امنیتی در شکل سنتی تنها به بعدی واحد (یعنی ملاحظات نظامی) قائل بودند و ظهور دیدگاه‌های «فراستی» ای که بر چندبعدی بودن مقوله امنیت تاکید می‌شود، در نگاه سنتی مورد توجه قرار نمی‌گرفت. رویکرد جدید بر ضرورت کاربرد چندین مؤلفه در شکل‌بندی‌های امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی تاکید دارد (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۶۶).

نشانه‌های استراتژی امنیتی رژیم صهیونیستی را می‌توان در فضای سنتی و مدرن مورد ملاحظه قرار داد. شاخص‌های امنیتی مدرن و فراستی اگر چه از حیث تحلیل علمی - کاربردی، اقدامی ارزنده و مثبت ارزیابی می‌شوند، اما به گفته «باری بوزان» در بردارنده یک آسیب جدی خواهد بود که بوزان از آن به «امنیتی شدن» جامعه یاد کرده است. زمانی که شکل‌بندی جامعه و دولت، ماهیت امنیتی پیدا می‌کند؛ در آن شرایط هرگونه راهبرد دفاعی و امنیتی در فضای سکتاریستی و گنویبی مورد توجه قرار می‌گیرد. به همین دلیل هم «بوزان» و هم «اولی ویور» به عنوان معماران این نظریه، بر «غیرامنیتی کردن» پدیده‌ها تاکید داشته و آن را تنها راه حل مناسب برای تأمین صلح در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی ارزیابی می‌کنند. این مفهوم که برای نخستین بار از سوی پیروان «مکتب کپنهاک» وضع و ارائه گردید، دلالت بر وضعیتی دارد که در آن، جامعه دچار آسیب‌پذیری فراگیر امنیتی شده، از ناحیه هر رفتار یا سیاست غیرمعارفی احساس «ناامنی در سطح ملی» می‌کند. جوامعی از این قبیل در بستر تاریخ نشان داده‌اند که در درجه نخست، درک صحیح و کاملی از محیط پیرامونی خود

ندارند، دوم این که به برنامه‌های افراطی، اقبال بسیار زیادی دارند که در مجموع، به رادیکالیزه شدن فضای امنیتی در هر نقطه‌ای که کارگزاران امنیتی رژیم صهیونیستی حضور داشته باشند، منجر می‌شود (ویلیامز، ۱۳۹۰: ۱۲۹).

نظریه پردازان موضوعات امنیت رژیم صهیونیستی نیز بر چگونگی و شرایط شکل‌گیری رژیم صهیونیستی تأکید دارند. دولتی که در بحران و جنگ تولد می‌یابد، دارای رویکرد امنیتی بوده و از تمام ابزارهای خود برای برطرف‌سازی دغدغه‌های امنیتی استفاده می‌کند. مطابق تحلیل «اریان»، رژیم صهیونیستی در فضای بین «جنگ» و «صلح» قرار دارد. کشورهای که در چنین شرایطی ظهور می‌یابند، عموماً دارای نگرش قطبی خواهند بود. احساس ناامنی و گرایش به هر سو می‌تواند نتیجه‌ای منفی در ذهنیت امنیتی به دنبال داشته باشد. به عبارت دیگر، امنیت را در وجود سهمی از ناامنی درک و فهم می‌کند (قاسمی، ۱۳۹۰: ۸۱).

گفتمان سیاست خارجی خاورمیانه‌ای رژیم صهیونیستی مبتنی بر سیاست‌های امنیتی، خشن، جنگ‌طلبانه و توسعه‌طلبانه می‌باشد. اما یکی از نقاط ضعف عمده رژیم صهیونیستی، کمی عمق استراتژیک طبیعی و داشتن مرزهای آسیب‌پذیر و طولانی با همسایگان نه چندان دوست است. بنابراین در همان آغاز صهیونیست‌ها تصمیم گرفتند که اگر جنگی به وقوع بپیوندد، این جنگ باید در قلمرو دشمن باشد. در نتیجه عملیات جنگی رژیم صهیونیستی بر مبنای تأکید بر اقدامات انتقام‌جویانه، پیشگیرانه و غافلگیرانه استوار است. توجه بیش از حد به امنیت، احساس اکثر صهیونیست‌ها است که همیشه خود را در محاصره دشمن می‌بینند. از اوایل دهه ۱۹۵۰ در گفتمان سیاست خارجی خاورمیانه‌ای رژیم صهیونیستی، سه عنصر تعیین‌کننده همچنان پابرجا بوده است که عبارتند از:

۱- نابرابری در منابع ملی اعراب و رژیم صهیونیستی به ویژه از لحاظ قلمرو، نیروی انسانی و درآمد ملی، مانع از پایان دادن درگیری از راه نظامی توسط رژیم صهیونیستی است. بنابراین رژیم صهیونیستی باید کشور حافظ وضع موجود سیاسی و قلمرواش باشد و هدف اصلی رژیم صهیونیستی دفاع در برابر جهان عرب و اسلام باشد.

۲- جدی‌ترین تهدید علیه بقای رژیم صهیونیستی حمله غافلگیرانه و هماهنگ شده اعراب

است؛ رژیم صهیونیستی همواره باید نظامی که براساس آن دال‌های دیگری از جمله، برتری نظامی و تسلیحاتی، پیشدستی، نظامی‌گری، غافلگیری، تهاجم در چارچوب حملات برق‌آسا و کوتاه‌مدت، زور، منازعه و تهدید همسایه‌ها و دشمنی با دول عرب و بعضی دول غیریهود منطقه خاورمیانه یعنی ایران، دوستی با کشورهای غربی، طرفداری از تمدن غرب، اتحاد استراتژیک با آمریکا، و توسعه‌طلبی مفصل‌بندی شده‌اند (رنجبر، ۱۳۸۸: ۲۱۰).

باید اذعان کرد به علت همزاد بودن تهدیدات نظامی خارجی علیه رژیم صهیونیستی، موجودیت و امنیت این کشور پیوسته در معرض خطر قرار گرفته است. آنچنان که گذشت، رژیم صهیونیستی با اشغال سرزمینی، خشونت و نیروی نظامی تأسیس شد، بر این اساس، کشورهای عربی همسایه نه تنها آن را به رسمیت نشناختند بلکه درصدد نابودی و محو آن برآمدند. به همین دلایل گفتمان امنیتی رژیم صهیونیستی از ماهیتی نظامی و معطوف به تهدیدهای نظامی دشمنان و اغیار برخوردار بوده است. بنابراین، رژیم صهیونیستی تلاش کرده است با بکارگیری شیوه‌ها و ابزارهای نظامی و در رأس آن جنگ و یا تهدید به جنگ این تهدیدها را خنثی کند.

در گفتمان امنیتی یک مسأله بزرگ جلوه داده می‌شود و به منزله بالاترین اولویت عرضه می‌شود و با اطلاق واژه امنیت بر آن، دولت ادعا می‌کند برای برخورد با آن نیاز و حق به کارگیری ابزارهای فرامعمولی دارد، رژیم صهیونیستی نیز از همین تاکتیک تاکنون علیه دشمنانش بهره گرفته است. بطور سنتی تهدید نظامی در کانون نگرش کشورها قرار دارد. اهمیت تهدیدهای نظامی در آن است که این تهدیدها می‌تواند امنیت و بقای کشورها را به طور اساسی به مخاطره اندازد. تهدیدات نظامی رژیم صهیونیستی می‌تواند عامل مهمی در تهدید امنیت ملی ایران قلمداد شود. آنچه مسلم است انگیزه اصلی رژیم صهیونیستی از افزایش قدرت نظامی‌اش با حمایت آمریکا، ترس دائمی و احساس ناامنی است. علت عمده این تهدید نظامی علیه جمهوری اسلامی ایران ناشی از تقابل ایدئولوژیکی و فکری است که باید عنوان نمود این تقابل دائمی است. بر این اساس جنگ بین ایران و رژیم صهیونیستی و خصومت آنها با هم، در حقیقت جنگ بین دو آرمانگرایی متعارض است (حاج یوسفی، ۱۳۸۲: ۱۲۴).

نتیجه‌گیری

آنچه که در این پژوهش با توجه بر نظریه کپنهاگ مطرح شد، استراتژی امنیتی روسیه و رژیم صهیونیستی در منطقه خاورمیانه بوده است که دو کشور جمهوری اسلامی ایران و سوریه نقش اساسی در این موضع دارد. رژیم صهیونیستی از جمله کشورهایی است که تعامل نسبتاً خوبی با روسیه دارد؛ بطوری که به عقیده برخی از تحلیلگران ایرانی و خارجی همین موضوع به عنوان یکی از موانع کلیدی برای ارتقای روابط ایران و روسیه به سطح همکاری و شراکت استراتژیک و یا اتحاد راهبردی محسوب می‌شود. در واقع، فارغ از انگیزه‌ها و عواملی که رژیم صهیونیستی و روسیه را برای تعامل بیشتر به هم نزدیک می‌نماید، سطح مناسبات فعلی بخصوص در سطوح عالی دیپلماتیک بیانگر وجود سطحی از روابط قابل تأمل است؛ به بیانی واضح‌تر، دیدارهای مکرر نتانیاها و پوتین، مدتی است که در برخی محافل سیاسی جهان، بهانه‌ای برای شکل‌گیری فرضیه جایگزینی روسیه به جای ایالات متحده آمریکا به عنوان شریک راهبردی رژیم صهیونیستی در رابطه با مسائل منطقه‌ای شده است. در حال حاضر پیش‌بینی درباره محتوای دقیق شراکت روسیه - رژیم صهیونیستی دشوار است، اما مسلم است که این امر دارای ظرفیت زیادی بوده و در هر دو طرف، انگیزه جدی برای آن وجود دارد. در هر صورت، آنگونه که تجربه اتحاد جماهیر شوروی نیز نشان می‌دهد، اگر مسکو بخواهد سیاست فعالی در خاورمیانه داشته باشد، چنین چیزی بدون تعامل با رژیم صهیونیستی شدنی نیست.

به طور اخص سیاست رژیم صهیونیستی در قبال روسیه از اوایل دهه نود عبارت است از کم‌رنگ کردن حمایت این کشور از ایران و سوریه؛ روسیه به عنوان وارث شوروی در صدد برآمده است تا سیاست‌های به اصطلاح مستقلی از غرب (با محوریت آمریکا) در خاورمیانه اتخاذ کند. پیامد چنین سیاستی در بحران فلسطین به منزله مخالفت روسیه با سیاست‌های توسعه طلبانه رژیم صهیونیستی علیه فلسطینیان، سوریه و ایران می‌باشد. وجود یهودیان در روسیه نیز نتوانسته است موجب گرمی روابط رژیم صهیونیستی و روسیه شود. بلکه حتی وجود یهودیان ثروتمند در اوکراین و روسیه با جهت‌گیری‌های خاص سیاسی، بعضاً موجب تیرگی روابط طرفین شده است. با توجه به سیاست‌های روسیه در قبال بحران‌ها و کشورهای خاورمیانه، رژیم صهیونیستی تمایل داشته با این کشور در مورد تأثیرگذاری بر روند صلح همچون اتحادیه اروپا رفتار کند، یعنی تلاش در راستای محدودسازی نفوذ روسیه در خاورمیانه؛ به بیان دیگر رژیم صهیونیستی در قبال روسیه در صدد اتخاذ سیاست‌های سلبی و نه ایجابی است.

بی‌گمان، تحولات خاورمیانه به دلیل حضور رژیم صهیونیستی و امنیت این کشور در کنار عامل نفت باعث می‌شود تا این منطقه برای ایالات متحده اهمیت بسزایی داشته باشد. از آنجا که امریکا، دفاع از رژیم صهیونیستی را رسالت خود می‌داند، حضور پررنگ و تأثیرگذار در منطقه نیز جزء سیاست‌های واشنگتن می‌باشد و از آنجا که دولت ترامپ برای انجام این رسالت (حمایت از رژیم صهیونیستی) تعهد بیشتری دارند، لزوم حضور و نفوذ امریکا در خاورمیانه برای حمایت این کشور بیشتر احساس می‌شود؛ موضوعی که حادثه ۱۱ سپتامبر، شکست بیداری اسلامی در مصر و بحران سوریه و داعش فرصت مناسبی را برای انجام آن فراهم آورد. بدین ترتیب، باید یادآور شد که احتمال می‌رود در کنار عوامل دیگر، عامل رژیم صهیونیستی و منافع این رژیم نیز در حمله به عراق و بحران سوریه بی‌تأثیر نبوده باشد.

از منظر مکتب کپنهاگ روسیه سعی می‌کند برای خود یک بلوک قدرت در خاورمیانه تشکیل دهد. با توجه به آنکه روس‌ها در پی نظم جهانی چندقطبی هستند، لذا همکاری نظامی - امنیتی با کشورهای ایران، ترکیه و عربستان سعودی در منطقه خاورمیانه را بااهمیت تلقی می‌کنند. بر این اساس رویارویی با یکجانبه‌گرایی آمریکا و دستیابی به نقشی بین‌المللی به عنوان قدرت جهانی از جمله مهمترین اهداف سیاسی - امنیتی روسیه در منطقه خاورمیانه محسوب می‌شوند. در این راستا از یک سو سیاست افزایش روابط خارجی با کشورهای معارض امریکا در منطقه پیگیری خواهد شد و از سوی دیگر برقراری رابطه نزدیک با کشورهایی که همیشه جزء شرکای آمریکا بوده‌اند، در دستور کار قرار خواهد گرفت. در این رهیافت امنیتی، روسیه نگران گسترش اسلام رادیکال در منطقه خاورمیانه است. خطر گسترش تروریسم، افراط‌گرایی مذهبی و حضور گروه‌هایی نظیر القاعده، طالبان و داعش می‌تواند به جدایی‌طلبی برخی از جمهوریها و مناطقی نظیر چین دامن بزند. علاوه بر این، روسیه از لحاظ امنیتی، به شدت نگران گسترش تسلیحات اتمی در منطقه خاورمیانه است. در ابعاد اقتصادی نیز با توجه به اینکه روسیه یکی از صادرکنندگان نفت و گاز محسوب می‌شود، لذا ملاحظاتی درباره کشورهای منطقه دارد و بعضاً آنها را به عنوان رقیب خود نیز می‌نگرد. علاوه بر این روسیه در بسیاری از موارد به خاطر کنترل بازار و قیمت‌ها ناچار به همکاری و هماهنگی با بزرگترین تولیدکنندگان انرژی در منطقه نیز می‌باشد. از سوی دیگر گسترش روابط اقتصادی با کشورهای خاورمیانه به خصوص در حوزه انرژی و صدور تسلیحات و جنگ‌افزار، نقشی مهمی در رهیافت اقتصادی روسیه نسبت به خاورمیانه دارند. در این راستا روسیه قصد دارد از کاهش نفوذ آمریکا در میان کشورهای جهان و افزایش قدرت اقتصادی خود استفاده کند و نقشی کلیدی در بخش‌های حساس اقتصاد کشورهای خاورمیانه بر عهده گیرد. نباید از یاد برد که روسیه

با وجود همه مشکلاتی که دارد، قدرتی است که هرگز از آرزوی احیای نفوذ خود در خاورمیانه دست نخواهد کشید. روسیه در صدد برقراری صلح در منطقه است و از آنجا که از نظر جغرافیایی به کشورهای خاورمیانه و حوزه خلیج فارس نزدیکی زیادی دارد، می‌تواند با افزایش همکاری‌ها از یک سو؛ منافع و امنیت ملی خود را تأمین نماید و از سوی دیگر به بازیگری قدرتمند و مؤثر در منطقه خاورمیانه مبدل گردد.

خاورمیانه از قابلیت بالایی در برداشت‌های منفی نسبت به توسعه توان نظامی برخوردار است از این رو رژیم صهیونیستی با توجه به ادله آشکاری چون تعارضات ایدئولوژیک و منفعتی به قدرت‌یابی کشورهایی چون ایران به دیده دشمنی نگریسته است. شکی نیست که یکی از اهداف اصلی ایران در اصرار بر برخورداری از انرژی هسته‌ای کسب قابلیت موازنه هسته‌ای با رژیم صهیونیستی است درست بر اساس برداشت‌های منفی‌ای که نسبت به توان هسته‌ای رژیم صهیونیستی دارد. از سویی دیگر با عنایت بر دکترین مسلط نظامی رژیم صهیونیستی یعنی تئوری جنگ پیشگیرانه، این وضع پیچیده‌تر نیز خواهد گردید. در تئوری جنگ پیشگیرانه صرف وجود تصور از تهدید، به استفاده از نیروی نظامی مشروعیت می‌بخشد. افزایش تنش‌های اخیر میان نیروهای منطقه‌ای خاورمیانه با محوریت رژیم صهیونیستی، تأیید دیگری بر وضعیت خاکستری امنیت در خاورمیانه می‌باشد و نشانگر آن است که قدرت‌طلبی و امنیت‌شناسی کشورهای منطقه‌ای هنوز هم متأثر از ایده‌های نظریات کپنهاگ نسبت به مفاهیم قدرت و امنیت است. در خاورمیانه دومینوی سرایت بحران به حدی بالاست که از درگیری دو نیروی متعارض، متعاقباً یک بحران فراگیر منطقه‌ای و حتی فرامنطقه‌ای حاصل می‌شود. مهم‌ترین شاخصه این وضعیت وجود مفهوم امنیتی است که اصطلاحاً بدان معمای امنیت اطلاق می‌شود. در این وضعیت نخبگان سیاسی با معادلات و چستان‌های متعددی مبتنی بر کیفیت مناسبات و تحرکات خارجی و حتی تحولات داخلی نیروهای منطقه‌ای دارند و مستمراً در صدد ارزیابی میزان قدرتمندی همسایگان خویش و نیروهای درون منطقه‌ای می‌باشند و از آن تفسیری مستقیم در ارتباط با امنیت خود دارند.

روسیه آمریکا را مسئول وضعیت فعلی در خاورمیانه می‌داند و دخالت‌های غرب در لیبی و عراق را فاجعه‌ای برای منطقه ارزیابی می‌کند. انقلاب‌های مخملی در کشورهای شوروی سابق موجب شد تا روس‌ها برای احیای نقش خود در خاورمیانه تلاش کنند. برای تحقق این امر روس‌ها زیرکانه از آمریکا هزینه کردند. شکست سیاست آمریکا در افغانستان و عراق به بازگشت روس‌ها به منطقه کمک کرد. در واقع نفوذ رو به رشد مسکو در منطقه بازتاب ضعف آمریکا در مقایسه با حجم قدرتش می‌باشد. روسیه با فروکش کردن بحران سوریه به دنبال تثبیت سهم خود در این کشور که

پنجره اصلی ورود مسکو به منطقه محسوب می شود، است. شکست بیداری اسلامی در مصر، فروکش کردن تحرکات گروههای تکفیری و داعش به تقویت نفوذ مسکو در منطقه کمک کرده است. اما علی رغم این تحولات منطقه همچنان در حالت عدم تعادل بسر می برد و بازگشت ثبات و امنیت و تعادل ساختاری و امنیتی به آن مدت زمان زیادی طول خواهد کشید. فروپاشی حاکمیت در لیبی و یمن، رقابت کنشگران در سوریه، تداوم بحران سیاسی و امنیتی در عراق، شکننده بودن اوضاع لبنان و دست و پنجه نرم کردن ترکیه با بحران اقتصادی، مانع از تثبیت موقعیت و جایگاه سنتی روسیه در منطقه می شود.

منابع

۱. فارسی

- عبدالله... خانی، علی، (۱۳۸۹)، *نظریه‌های امنیت*، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- قاسمی، حاکم، (۱۳۸۰)، بحران امنیتی دائمی اسرائیل و پیامدهای آن، رساله دکتری، دانشگاه تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- نصری، قدیر، (۱۳۸۴)، تأملی روش‌شناختی بر مکتب بافتار منطقه‌ای امنیت، تهران: مطالعات راهبردی.
- مقصود، رنجبر (۱۳۸۸)، *ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
- حاج یوسفی، امیرمحمد، (۱۳۸۲)، «سیاست خارجی ایران در قبال اسرائیل»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال اول، بهار، شماره ۳۳.
- طباطبایی، محمدجواد، (۱۳۹۳)، «تحوّل مفهوم امنیت در ناتو پس از جنگ سرد بر اساس مکتب کپنهاگ»، *فصلنامه مطالعات راهبردی جهانی شدن*، سال پنجم، زمستان، شماره چهاردهم: ۱۹-۳۴.
- قاسمی، حاکم، (۱۳۹۲)، «ماهیت تصنعی و تحمیلی دولت اسرائیل عامل بحران امنیت دایمی این کشور»، *فصلنامه مطالعات منطقه‌ای*، سال پنجم، زمستان، شماره ۱: ۷۲-۹۸.
- کرمی، جهانگیر، (۱۳۷۶)، «استراتژی نظامی و برنامه‌های تسلیحاتی اسرائیل»، *مجله سیاست دفاعی*، سال پنجم، تابستان، شماره ۲: ۳۳-۶۵.
- ابراهیمی، نبی ا...، (۱۳۸۶)، «تأملی بر مبانی و فرهنگ مکتب کپنهاگ»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال ۲۱، تابستان، شماره ۲: ۵۱-۷۸.

۲. عربی

الاستراتیجیه الروسيه فی الشرق الاوسط: اندیشکده آمریکایی رند
روسیا فی الشرق الاوسط ، هل هناك مرحله نهائیه؟ اندیشکده واشنگتن

۳. انگلیسی

Zvi Magen and vitary Naumkin (2013), *Russia and Israel in the changing Middle East*, Conference proceedings, Memorandum No, 129, inss, Occupied Palestine